

مرغابی و ماهی

۲

پس سعی کرد آن را شکار کند. یک بار... دوبار... سه بار... اما فایده ای نداشت.



۱

مرغابی کوچولو که خیلی گرسنه بود، ناگهان در برکه چشمش به سایه ی چیزی افتاد و فکر کرد ماهی است.



۳

روز بعد دوباره سایه ای روی آب برکه افتاد اما مرغابی کوچولو به آن توجهی نکرد، در حالی که این بار واقعا ماهی بود.



۴

روزها می آمدند و می رفتند و مرغابی کوچولو به خاطر سایه ای که با ماهی اشتباه گرفته بود، دیگر دست به شکار نزد و گرسنه ماند.

